



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه: ۱۳

تاریخ: ۹۹/۰۸/۲۰

درس: فقه بورس و اوراق بهادار

موضوع: بررسی حکم قرض ربوی بین اشخاص حقوقی

استاد: علی عندلیبی حفظه الله

وجه پنجم در مورد حکم فروش استقراضی: تفصیل از جهت جنس شی قرض گرفته شده

بحث در این است که در فروش استقراضی اگر جنسی که قرض داده می شود مکیل و موزون باشد مثل برنج یا گندم و ...، با همان شرایط فروش استقراضی که قبلاً گفته شد، این غیر مشروع است، اما اگر مکیل و موزون نباشد مانند ماشین و یخچال و ...، با همان شرایط فروش استقراضی، این اشکال ندارد.

نتیجه این بحث در بحث ما که فروش استقراضی سهام است، به این نحو می شود که اگر این سهامی که سهامدار قرض می دهد مکیل و موزون حساب نشود، فروش استقراضی سهام بلا اشکال است. اما اگر سهامی باشد که مکیل و موزون محسوب شود، فروش استقراضی اشکال پیدا می کند.

البته این هم مبنی بر دو مبنایی است که قبلاً گفته شد و بعداً مفصل بحثش مطرح خواهد شد تا اختیار شود که کدام درست است. یعنی اگر در ماهیت سهام انتخاب کردیم که سهام یک امر اعتباری و عقلانی مستقلی دارای مالیت است و ارتباطی به اموال شرکت های سهامی ندارد، که در این صورت نه مکیل است و نه موزون. بنابراین اگر سهام قابل قرض دادن باشد که بعداً بحث خواهد شد، می شود سهام را با شرایطی که در فروش استقراضی هست قرض بدهد و بعداً عین یا مثل آن را پس دهد که مشکلی اینجا نمی شود. اما اگر گفتیم سهام مثل شرکت فقہی است یعنی سهامدار اموال شرکت را شریک است، در اینجا باید بین شرکت ها فرق گذاشت. اگر سهامدار سهامش، یعنی بالنسبه این سهام در اموال شرکتی که در سهامش شریک است، اینجا شرکت ها فرق می کند، شرکت هایی که جنسشان مکیل و موزون است مثل شرکت زراعی که کارش تولید و فروش گندم یا جو یا علوفه است یا شرکت سهامی مرغداری یا دامداری، در این موارد سهامدار نمی تواند قرض دهد زیرا فرض مکیل و موزون است و خلاف شرع می شود اما شرکت هایی که مکیل و موزون نباشد، مانند ایران خودرو و امثال آن، اینجا فروش استقراضی اشکالی ندارد، زیرا اینجا مکیل و موزون نیست. پس بر مبنای اینکه سهام چه باشد، این تفصیل اگر تمام باشد، کارگشاست.

ادله دال بر حرمت ربای قرضی به نحو مطلق

گفته شد که در بحث مکیل و موزون در بحث معامله ربوی مطالبی از سوی فقہا گفته شده است که در غیر مکیل و موزون جایز است و حرمت ربای در معامله شرطش همین است که مکیل و موزون باشد. اما در بحث قرض ربوی این مساله را تصریح کرده اند که حتی اگر مکیل و موزون نباشد هم اشکال دارد.

گفته شد که ۶ دلیل برای اثبات حرمت قرض ربوی مطلقاً هر چند ربوی یا مکیل و موزون نباشد اقامه شده است. ادله ای که بیان شد اجماع، سیره متشرعه، حقیقت قرض که متقوم به ارفاق است، یکی هم علل و حکم رباست، و دو مورد آخر هم آیات و روایاتی است که در حرمت ربا آمده است و مطلق است اعم از اینکه مکیل موزون باشد یا نباشد.

اگر ما باشیم و این ادله، برخی از این ادله تمام است و ربای قرضی مطلقاً حرام است، اما در قبال این، روایاتی است که مفصل است که اگر تمام باشد و بتواند مخصص آیه و روایات باشد، مشکل حل می شود و این تفصیل، محکم می شود، اما اگر این روایات، دلالة یا سنداً یا از حیث نسبت سنجی با آیه و روایات دارای اشکال باشد، حکم حرمت مطرح شده در آیه و روایات تثبیت می شود.

ادله داله بر تفصیل بین مکیل و موزون و غیر آن در حرمت ربا

روایات که در آن تفصیل واقع شده، به دو لسان است.

طائفه اول: روایات با لسان «لا یكون الربا»

یک دسته روایات که لسان «لا یكون» دارند که برخی از این روایات را مطرح می کنیم:

۱- صحیحہ زراره

این روایت در وسایل الشیعه، کتاب الربا، باب ۶ حدیث یک آمده است که: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا يَكُونُ الرَّبَا إِلَّا فِيمَا يَكَالُ أَوْ يُوزَنُ»^۱

این روایت مطلق است، اعم از اینکه ربا، ربای معاملی باشد یا قرضی باشد. طبق این روایت ربا فقط در آنجایی است که کیل یا وزن می شود. البته یک بحث این است که «فیما یکال أو یوزن» مقصود چیست؟ آیا مراد این است که مکیل و موزون بفروشند یا جنسش مکیل و موزون باشد ولی بحثش بحث فقهی است و ما به آن خیلی نیاز نداریم ولی قدر متیقنش این است که اگر مکیل و موزون باشد و به نحو مکیل و موزون بفروشند را شامل می شود.

بنابراین ربا مختص است در غیر مکیل و موزون، یعنی آنجا که نه مکیل است و نه موزون و به نحو کیل و وزن هم فروخته نمی شود بلکه عددی فروخته می شود، اشکال ندارد زیرا مستثنی منه روایت این بود که غیر «ما یکال أو یوزن» ربا نیست و ربا در آنجا جایز است.

سند روایت هم اشکالی ندارد و همه افراد در سند اجلاء هستند و طریق شیخ به ابن محبوب هم صحیح است و از این جهت هم مشکل ندارند. و لذا روایت صحیحہ است که مدلول آن، جواز ربای قرضی در غیر ما یکال أو یوزن است.

۲- صحیحہ عبید بن زراره

روایت دوم، مانند روایت قبل است که روایت سوم همان باب است. «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُيَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَا يَكُونُ الرَّبَا إِلَّا فِيمَا يَكَالُ أَوْ يُوزَنُ»^۲

متن روایت، همان متنی است که پدر بزرگوار عبید از امام صادق (ع) نقل می کند، عبید بن زراره هم همان را از امام صادق (ع) نقل می کند. شاید همان زمانی که زراره در خدمت امام (ع) بوده و روایت را می شنیده، عبید هم که فرزند اوست، در کنارش بوده و با هم خدمت امام بودند. و لذا احتمال دارد که یک روایت باشد که هر دو بزرگوار از امام در یک جلسه شنیده باشند، حالا احتمال هم دارد که در دو جلسه شنیده باشند.

این طریق مرحوم کلینی است که همه افراد در آن از ثقات هستند الا اینکه ابن فضال و ابن بکیر، فطحی هستند. بنابراین از این جهت، روایت به سند مرحوم کلینی، موثق می شود.

اما این روایت را مرحوم شیخ و مرحوم صدوق هم نقل کرده اند. صاحب وسائل نقل می کند «و رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ» که باز به ابن فضال و ابن بکیر می رسد و لذا این سند هم موثق است و در ادامه می گوید «و بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ» که باز موثق است، زیرا در آن ابن بکیر است، «و بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ صَفْوَانَ» که باز هم موثق است، زیرا در آن هم حسن بن محمد بن سماعة است و هم ابن بکیر و لذا هر سه سند مرحوم شیخ نسبت به این روایت، موثق است کما اینکه سند کلینی هم موثق بود.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۳۲

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۳۳

فقط سند مرحوم صدوق با این ها فرق می کند. صاحب وسائل فرموده است: «وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُعْبِدِ بْنِ زُرَّارَةَ مِثْلَهُ» یعنی مرحوم صدوق، بدأ سند به خود عبید زراه کرده است و در مشیخه هم به او طریق نقل کرده است و فرموده: «و ما كان فيه عن عبید بن زرارة فقد رویته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد ابن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحكم بن مسكين الثقفي، عن عبید بن زرارة»^۱ در این سند دیگر فطحی وجود ندارد. علی بن بابویه که پدر بزرگوار باشد و سعد بن عبدالله و محمد بن حسین ابی الخطاب، هر سه از اجلاء و ثقات هستند. خود عبید بن زراه هم که از اجلاء و ثقات است. فقط تنها کسی که در سند محل کلام است، حکم بن مسکین ثقی است که اگر این شخص تصحیح شود، روایت صحیح می شود و اگر تصحیح نشد روایت از این جهت مشکل پیدا می کند و از جهت آن اسناد دیگر موثقه می شود. پس امر این روایت، فعلا دائر بین موثقه و صحیحه بودن است.

بررسی وجوه وثاقت حکم بن مسکین

اما حکم بن مسکین آیا ثقه هست یا نیست؟ ما مجبوریم این را بررسی کنیم زیرا حکم در دو روایت، این روایت و روایت بعدی که خوانده خواهد شد، مطرح است.

در رابطه با حکم بن مسکین توثیق خاصی از مرحوم شیخ و نجاشی وارد نشده است و لکن وجود عامه عدیده ای برای وثاقت این شخص قابل طرح است.

وجه اول: استفاده مرحوم صدوق از کتاب حکم بن مسکین و معتمد بودن کتبی که صدوق از آن استفاده کرده است

یکی از وجوه وثاقت حکم بن مسکین این است که مرحوم صدوق در مقدمه مشیخه فرموده: «و جميع ما فيه مستخرج من كتب مشهورة و علیها المعول و إليه المرجع»^۲ و در خود کتاب فقیه، در برخی موارد تصریح کرده است که «و فی کتاب حکم بن مسکین» یعنی این از مواردی که اختلافی باشد که شاید بدء سند شده ولی صاحب کتاب نبوده نیست زیرا اسم می آورد. حالا عده ای را در اواسط کتاب اسم آورده و عده ای را در مقدمه اسم آورده و حالا این هم یکی از روایتی است که در وسط کتاب اسمش را گفته است. بنابراین آن صغرا که از کتاب ایشان روایتی را استخراج کرده، و این هم کبرا که هر کتابی که در فقیه از آن کتاب روایاتی استخراج شده، این کتاب علیها المعول و إليها المرجع است. بنابراین کتاب این فرد کتاب مرجع و معول علیه بوده، علی الظاهر نتیجه خود او هم از اجلاء و ثقات و مورد اعتماد بوده است. البته حالا ولو اینکه به استخراج روایات از کتاب او تصریح کرده است، ولی در مشیخه برایش طریق ذکر نکرده است و این هم نمونه های زیادی دارد. یعنی اکثر افرادی که از آنها در سر سند روایت نقل کرده است، طریق به آنها ذکر نکرده است. حالا سرش چه بوده، آیا ذکر کرده ولی سقط شده و از بین رفته یا چون نیازی نبوده رها کرده است معلوم نیست.

پس وجه اول بر توثیق حکم بن مسکین به نظر می آید که تام باشد.

وجه دوم: از اصحاب امام صادق (ع) بودن حکم بن مسکین

وجه دوم برای توثیق این بزرگوار، این است که این شخص از اصحاب امام صادق (ع) است. برای توثیق حکم بن مسکین از این راه، به دو بیان تقریب داریم:

بیان اول این است که این شخص از اصحاب امام صادق (ع) است که در رجال شیخ گفته شده است و نجاشی هم می گوید «روی عن ابی عبدالله (ع)»^۳ و روایات دیگری هم هست که راوی از امام صادق (ع) بوده و لذا از اصحاب امام صادق (ع) است. و می گوییم که مرحوم شیخ مفید در ارشاد فرموده که چهارهزار نفر از اصحاب امام صادق (ع) ثقات اند و یکی از آنها، همین فرد است. این وجه ناتمام است، زیرا همانطور که قبلا هم گفته شده، دلیل نمی شود که همه اصحاب، چهارهزار نفر بوده اند و شاید حکم

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳

۳- رجال النجاشی، ص ۱۳۶

بن مسکین غیر از آن چهارهزار نفر بوده است و این شبهه مصداقیه می شود.

بیان دوم این است که مرحوم نجاشی فرموده که حکم بن مسکین «روی عن أبي عبد الله عليه السلام، ذكره أبو العباس»^۱ ابوالعباس، کنیه ابن عقده است، لذا همان رجال ابن عقده ای که چهارهزار نفر از اصحاب امام صادق (ع) را نقل کرده که از ثقات اند، یکی از آنها حکم بن مسکین است.

خوب اگر اینجا بگوییم این ابوالعباس ابن عقده است، ظاهرش همین است منتهی دو مبعد دارد. اولاً: ابوالعباس دو نفر هستند در رجال نجاشی، یکی ابن عقده و دیگری شیخ خودش، ابن نوح است که او هم کنیه اش ابوالعباس است و او هم رجال داشته است. رجال ابن نوح که از مشایخ بلاواسطه مرحوم نجاشی است، رجالش ذکر می شود و نجاشی هم گاهی از او ترجمه افراد را ذکر می کند. آیا این ابوالعباس، ابوالعباس بن نوح است که فایده نداشته باشد یا ابن عقده است که مفید فایده باشد و توثیق باشد و مبعد اینکه این فرد ابن عقده باشد، این است که مرحوم شیخ این فرد را در قسم غیر مرتب ذکر کرده است مگر احتمال بدهیم که نسخه مرحوم شیخ ناقص باشد و لذا به مبعد تعبیر می کنیم زیرا اگر این احتمال نبود، می گفتیم قطعاً این ابوالعباس، ابن نوح است.

وجه سوم: از رجال کامل الزیارات بودن

وجه سوم در توثیق حکم بن مسکین این است که این شخص در کامل الزیارة آمده است، ابن قولویه هم در کامل الزیارات فرموده است که همه روای من ثقات اند.

خوب این صغریاً درست است، اما کبرویاً ناتمام است، گرچه برخی بزرگان این نظر را قائل بودند یا هستند و برخی هم عدول کردند.

وجه چهارم: مروی عنه بودن ابن ابی عمیر و احمد بن محمد بن ابی نصیر

وجه چهارم که یکی از ادله محکم توثیق حکم بن مسکین است، این است که ابن ابی عمیر و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی از او روایت نقل کرده اند. و مرحوم شیخ در عده فرموده است که اینها معروفند «لا یروون و لا یرسلون إلا عن یوثق به»^۲ پس مروی عنه این دو نفر ثقات اند و حکم هم مروی عنه اینهاست.

وجه پنجم: مروی عنه بودن اصحاب اجماع

وجه پنجم روایت اصحاب اجماع است. این دو نفر یعنی ابن ابی عمیر و بزنتی هر دو از اصحاب اجماع هم هستند و بنا بر برخی نقل ها حسن بن محبوب هم از اصحاب اجماع اند. این سه نفر از حکم بن مسکین روایت نقل کرده اند و طبق این جهت اگر کسی مروی عنه های اصحاب اجماع را ثقه بداند از این جهت هم ثقه می شود که حالا محل کلام در کبراست.

وجه ششم: مروی عنه بودن بنی فضال

وجه ششم روایت بنی فضال است، یعنی ابن فضال از ایشان روایت نقل کرده است. ابن فضال هم جزء کسانی است که امام علیه السلام فرموده اند: «خذوا ما رووا و ذروا ما رأوا»^۳ اگر گفتیم که «خذوا ما رووا» یعنی همه واسطه های بنی فضال ثقات اند، حکم هم ثقه می شود اما اگر گفتیم معنایش این نیست، معنایش این است که روایات اینها حجت است یا اینکه خود اینها ثقه هستند و انحراف عقیده موجب از بین رفتن حجیت روایاتشان نمی شود این دیگر به درد ما نمی خورد که این بحثی کبروی است.

وجه هفتم: روایت اجلاء

وجه هفتم روایت اجلاء است، مثل خود بزنتی، ابن ابی عمیر، مثل محمد بن حسین بن ابی الخطاب، ابن فضال، علی بن حکم، حسن بن محبوب، معاویه بن حکیم، این همه فضلا و اجلا از ایشان روایات فراوانی نقل کرده اند. بنابراین روایت اجلاء از شخصی دلالت بر وثاقت آن فرد داد. منتهی از جهت کبرای محل کلام است.

۱- رجال النجاشی، ص ۱۳۶

۲- العدة فی أصول الفقه، ج ۱، ص ۱۵۴

۳- تهذیب الأحکام، ص ۵۷

وجه هشتم: کثیر الروایة بودن
وجه هشتم کثیر الروایة بودن این شخص است، روایات عدیده ای نقل کرده و در طرق کتب عدیده هم وارد شده است، در مشیخه فقیه در طرق عدیده ای آمده است. لذا کثیر الروایة بوده است و این نشان دهنده مقام و موقعیت این شخص نزد ائمه یا وثاقت آن شخص دارد که البته از جهت کبریا محل کلام است.

وجه نهم: وقوع در اسناد کافی
وجه نهم وقوعش در کتاب کافی است، در کتاب کافی این شخص در روایات عدیده ای وارد شده است و دو بیان می شود مطرح شود، یکی اینکه کلینی اوثق الناس است و یکی اینکه در مقدمه کافی فرموده که «آثار صحیحه» و هر جهت کبرویا محل کلام است.

وجه دهم: صاحب اصل بودن
وجه دهم این است که این فرد، صاحب الاصل است. مرحوم شیخ در فهرست فرموده است: «الحکم الأعمی له أصل»^۱ مرحوم نجاشی هم فرموده «له کتاب»^۲. خوب برخی گفته اند کسانی که صاحب کتاب و اصل هستند، ثقات اند. منتهی این کبرویا برای ما ثابت نیست و وجهش را نفهمیدیم که کسی که صاحب اصل است به چه دلیل باید ثقة باشد؟ آیا این است که اگر کسی اصل داشت، معروف می شود و اگر تضعیفی داشت بیان می شد، آیا از این جهت است؟ این که وجه بعد می شود. اما اینکه صرفا چون کسی صاحب اصل است، ما نمی پذیریم که دال بر وثاقتش باشد.

کسی ممکن است بگوید حکم اعمی ای که صاحب اصل است، غیر حکم بن مسکین است، زیرا مرحوم شیخ در فهرست فرموده «الحکم الأعمی» و نفرموده «الحکم المسکین» اما جوابش این است اینها یک نفر هستند زیرا مرحوم شیخ در فهرست فرموده «الحکم اللاعمی» در رجالش فرموده «الحکم بن مسکین مکفوف»، مرحوم نجاشی هم همین را فرموده است. مکفوف و اعمی یکی هستند منتهی در رجال مکفوف گفته و در فهرست، اعمی گفته است و ظاهرا یک نفر محسوب می شود.

وجه یازدهم: عدم اشاره شیخ به ضعف او
وجه یازدهم این است که این شخص در تهذیب و استبصار در روایات متعارض واقع شده است و هیچ اشاره ای مرحوم شیخ نکرده که این فرد مجهول یا ضعیف است و دأب شیخ بر این بوده که هر کجا در روایات متعارض روایاتی را نقل می کند، یکی از روایات، ضعیف یا مجهول باشد متعرض می شود. پس حکم بن مسکین در نظر شیخ ثقة است. این را می شود استفاده کرد اما مشکل این است که معلوم نیست که این اخبار است یا نظر شخصی اوست.

وجه دوازدهم: از معاریف بودن او که قدحی در موردش وارد نشده است
وجه دوازدهم این است که این شخص از معاریف است، هم صاحب کتاب و اصل است و هم در طرق عدیده کتب واقع شده است، روایات عدیده دارد، در بدأ سند مرحوم صدوق واقع شده است و این می رساند که کتابش مشهور بوده است، پس او شخصیت معلوم و مشهوری بوده است و کسی که معلوم و مشهور است و قدح و ذمی در او وارد نشده است، کشف از وثاقتش می کند. این وجه صغروی بعید نیست اما کبرویا محل کلام و اشکال است که بارها گفته شده است.

بنابراین از این وجوه که البته وجود دیگری هم می توان مطرح کرد، لکن در همین مقدار حکم بن مسکین ثقة می شود و روایت به طریق مرحوم صدوق صحیح می شود، به طریق مرحوم شیخ و کلینی هم موثقه می شود.
تا اینجا دو روایت بیان شد که در آن تعبیر «لا یكون الربا الا فیما یقال او یوزن» آمده است.

۳- روایت محمد بن عیسی بن عبدالله

یک روایت دیگر هم در باب ۵ ابواب ربا حدیث ۱۱ آمده است که منتهی از حیث سند مشکل دارد: «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى

۱- فهرست کتب الشیعه و اصولهم، ص ۱۶۰

۲- رجال النجاشی، ص ۱۳۶

فِي نَوَادِرِهِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَا يَكُونُ الرَّبَا إِلَّا فِيمَا يُكَالُ أَوْ يُوزَنُ وَمَنْ أَكَلَهُ جَاهِلًا بِتَحْرِيمِهِ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ شَيْءٌ. «^۱ این هم مفادش همانند دو روایت سابق است. احمد بن محمد بن عیسی اشعری از پدرش محمد بن عیسی بن عبدالله نقل کرده که امام صادق (ع) کرده است. حالا یک جهت اشکال این است که آیا این مرسل هست یا نیست که محمد بن عیسی بن عبدالله آیا از اصحاب امام صادق (ع) هست یا نیست، جهت دیگر این است که محمد بن عیسی بن عبدالله توثیق ندارد مگر اینکه گفته شده وجه اشاعره بوده است و اشکال اساسی این است که این روایت را صاحب وسائل مستقیماً از کتاب احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله اشعری نقل کرده و بارها گفته شده است که طریق صاحب وسائل به افراد قبل از شیخ طوسی تشریفاتی است. بنابراین این روایت از جهت سند مشکل دارد، اما این مهم نیست، زیرا ما دو روایت معتبر داشتیم که صحیحه زراره و صحیحه عبید بن زراره باشد. آنچه گفته شد، طائفه اول از روایاتی بود که لسان آن «لا یكون الربا» است.

طائفه دوم: روایت با لسان «لا بأس»

طائفه دوم، روایاتی است که هر چند مطلبش با این روایات یکی است، اما لسانش فرق می کند.

۱- موثقه اول منصور بن حازم

در همان باب ۶ ابواب ربا، حدیث پنجم، این است که مرحوم کلینی دارد: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ غَيْرِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحَصِينِ عَنْ مَنْصُورِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الشَّاةِ بِالشَّاتَيْنِ وَ البَيْضَةِ بِالبَيْضَتَيْنِ قَالَ لَا بَأْسَ مَا لَمْ يَكُنْ كَيْلًا أَوْ وَزْنًا»^۲ که منصور بن حازم از امام (ع) سوال می کند که می شود یک گوسفند بدهیم دو تا گوسفند بگیریم، یا یک تخم مرغ بدهیم و دو تا تخم مرغ بگیریم. حضرت فرموده است: اشکال ندارد. که اینجا لسان، لسان «لا بأس» است.

البته این روایت را مرحوم صاحب وسائل در باب ۱۶ حدیث اول هم از قول مرحوم کلینی نقل کرده است. و هر دو جا، از مرحوم شیخ هم نقل کرده است که «وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنِ ابْنِ رَبَاطٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ مِثْلَهُ» روایت از دلالت روشن است و مطلق است. آیا شاة بالشاتین یا بیضة بالبيضتین معامله بوده یا قرض بوده، امام نپرسیده و فرموده که «لا بأس ما لم يكن كيلاً او وزناً» یعنی مکیل و موزون نباشد و کیل و وزن نشود اشکال ندارد. پس این روایت هم مانند روایات قبلی، تفصیل داده است.

منتهی آیا این روایت حجت است؟ ظاهر این روایت، موثقه است زیرا همه افراد، هم محمد بن یحیی، هم محمد بن احمد، هم ایوب بن نوح، هم عباس بن عامر، هم داوود بن حصین و هم منصور بن حازم توثیق دارند. منتهی داوود بن حصین توثیق دارد ولکن مرحوم شیخ در اصحاب امام صادق (ع) فرموده است که این شخص واقفی است. بنابراین روایت از این جهت موثقه می شود. طریق مرحوم شیخ هم چون مشتمل بر حسن بن محمد بن سماعه است و او واقفی است، آن هم موثقه می شود. پس روایت اول از طائفه دوم، موثقه منصور بن حازم است.

۲- موثقه دوم منصور بن حازم

روایت دیگری هم در همان باب ۱۵ آمده که حدیث سوم است که «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنِ ابْنِ رَبَاطٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ البَيْضَةِ بِالبَيْضَتَيْنِ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ وَ الثُّوبِ بِالثُّوبَيْنِ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ وَ الفَرَسَيْنِ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ ثُمَّ قَالَ كُلُّ شَيْءٍ يُكَالُ أَوْ يُوزَنُ فَلَا يَصْلُحُ مِثْلَيْنِ بِمِثْلٍ إِذَا كَانَ مِنْ جَنْبِ وَاحِدٍ فَإِذَا كَانَ لَا يُكَالُ وَ لَا يُوزَنُ فَلَا بَأْسَ بِهِ اثْنَيْنِ بِوَاحِدٍ»^۳ روایت قبل مضمهره بود، اما اینجا تصریح می کند که روایت از امام صادق (ع) است ولی از نظر

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۳۲

۲ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۳۴

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۵۳

مفاد، شبیه همان روایت قبل است. در این روایت، حضرت تفصیل و یک قاعده کلی فرموده اند که اگر مکیل و موزون نباشد، اشکال ندارد.

۳- صحیحہ داود بن حصین

روایت دیگری که آخرین روایت در این طایفه است روایت باب ۱۷ حدیث دوم است که مرحوم صدوق «بِإِسْنَادِهِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الشَّائَةِ بِالشَّائَتَيْنِ وَ الْبَيْضَةِ بِالْبَيْضَتَيْنِ فَقَالَ لَا بَأْسَ مَا لَمْ يَكُنْ مَكِيلًا أَوْ مَوْزُونًا» آن روایت اول را منصور خودش از امام نقل کرده و داوود از او نقل کرده بود. ولی اینجا در فقیه داوود از خود امام صادق (ع) سوال کرده است. این روایت هم از حیث سند، مرحوم صدوق سندش را اینگونه نقل کرده است: «عن أبي و محمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحكم ابن مسكين، عن داود بن الحصين الأسدي^۱» سند تقریباً مانند سندی است که در روایت عبید بن زراره بود که همه راویان ثقة اند فقط بحث حکم بن مسکین است که او را هم گفتیم ثقة است. پس طائفه دوم هم روایاتش معتبر است و از حیث سند مشکل ندارد.

تعارض روایات دال بر تفصیل و ادله دال بر حرمت ربا به نحو مطلق

حالا می‌گوییم این روایات تفصیل داده است، شما فرمودید که آیه قرآن مطلق است، روایات مطلق است اما این روایات آمده و تفصیل داده است. بنابراین ﴿احل الله البيع و حرم الربا﴾ که مطلق است، روایات متعدد طائفه اولی و ثانیه که با لسان لا یكون و لا بأس بود، می‌آید و آن را به «إلا فيما يكال او يوزن، أو فيما يكون مكيلاً او موزوناً» تقیید می‌زنند. درست است که آیه مطلق است و همه رباها را حرام کرده اما این مخصص است.

در مورد روایاتی هم که قبلاً خوانده شد مانند روایت اسحاق بن عمار یا روایت حفص بن غیاث و... هم همینطور تقیید می‌خورد.

اشکالات تخصص خوردن ادله مطلق توسط روایات دال بر تفصیل

دو اشکال در اینجا مطرح شده است که این روایت نمی‌تواند آیه را تخصیص بزند.

اشکال اول: عدم حجیت روایات دال بر تفصیل به جهت عموم و خصوص من وجه بودن آن با روایات مطلق

اشکال اول این است که این روایت اگر در جواز قرض ربوی غیر مکیل و موزون حجت باشد، بله می‌تواند تخصیص بزند و لکن این اساساً حجت نیست زیرا این روایت با روایات داله بر حرمت ربای قرضی مطلق مانند روایت اسحاق بن عمار که قبلاً خوانده شد، مطلق و مقید نیستند که بتواند آن را تخصیص بزند بلکه عام و خاص من وجه است. زیرا آن روایات از جهتی در خصوص قرض است و از جهتی نسبت به مکیل و موزون مطلق است. و این روایات تفصیل، از جهتی عام است، یعنی اعم از ربای معاملی و ربای قرضی و از جهتی أخص است که می‌گوید غیر مکیل و موزون جایز است و مکیل و موزون حرام است. ماده افتراق روایات داله بر جواز ربای یکال و یوزن، در معامله ربوی است که این روایت می‌گوید بدون مکیل باشد، مشکل ندارد ولی روایات قبل این را شامل نمی‌شود زیرا در باره قرض است. ماده افتراق روایاتی که به طور مطلق دال بر حرمت ربای قرضی بود، جایی است که ربای قرضی است مکیل و موزونی باشد این روایات، آن مورد را نمی‌گوید جایز است و این هم می‌گوید حرام است. ماده اجتماع این دو دسته جایی است که ربای قرضی غیر مکیل و موزون است که روایات مطلق مانند روایت اسحاق بن عمار و حفص بن غیاث می‌گوید حرام است و این روایات می‌گوید جایز است. در اینجا تعارض می‌کنند و حال یا مرجحات مطرح می‌شود که یک مبناست و یا تساقط می‌کنند.

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۶۶

۲- مفاد این روایت این است که مال من نزد شخصی قرض است و او چیزهایی از ذبحش می‌دهد، امام فرمود که اگر از قبل شرط باشد اشکال دارد و اگر شرط نباشد اشکال ندارد. این روایت مطلق است که چه آن مال مکیل و موزون باشد و چه نباشد

اگر مرجحات مطرح باشد، می‌گوییم مرجح با روایات حرمت است، زیرا اگر ترتیب مرجحات را قبول کنیم، بگوییم اول مشهور، بعد موافقت کتاب و مخالفت عامه، اینجا حرمت ربای قرضی شهرت همراه آن است زیرا مشهور قائلند که ربای قرضی مطلقاً حرام است ولو مکیل و موزون نباشد و حتی بر این مطلب ادعای اجماع شده است پس مرجح دارد. اگر این را قبول نکردیم می‌گوییم در هنگام تعارض نوبت به مرجح کتاب می‌رسد و اطلاق کتاب هم، اگر این روایات حجت بود تقیید می‌خورد ولیکن عموم کتاب با حرمت ربای قرضی موافق است زیرا گفته است (حرم الربا) و این مطلق است. و لذا این روایات تفصیل، مخالف کتاب می‌شوند. در تعارض بین روایاتی که یکی موافق کتاب و دیگری مخالف کتاب است، مرجح موافق کتاب است. پس این روایات تفصیلیه در ماده اجتماع از حجیت ساقط می‌شود. بنابراین روایات تفصیل، در تعارض با روایات مطلقه به این جهت که عموم و خصوص من وجه است، از حجیت می‌افتد و دیگر نوبت به تخصیص آیه نمی‌رسد. این در صورتی است که مبنایمان رجوع به مرجحات باشد اما اگر مبنایمان تساقط باشد، مرجع آیه شریفه می‌شود و لذا آیه شریفه یا مرجح است و یا مرجع. پس مطلقاً حرام است

پاسخ اشکال: حاکم بودن برخی ادله تفصیل بر سایر ادله

پاسخ این اشکال این است که درست است که روایات عموم و خصوص من وجه است، اما روایت دو لسان داشت، طایفه دوم که لسانش «لا بأس» بود، بلکه حق باشماست، زیرا اینها می‌گویند حلال است و آن روایات می‌گویند حرام است. اما در طائفه اولی لسان، لسان حکومت است، فرموده است «لا یكون الربا الا فیما یكالم او یوزن» لا یكون لسان تخصیص نیست که بگوییم نسبتش عموم و خصوص من وجه است، حکومت ولو به اینکه به عموم و خصوص من وجه هم باشد حاکم بر ادله دیگر است مانند لا ضرر و لا حرج که بر همه اطلاقات ادله حکومت دارد ولو نسبتش با آنها، عموم و خصوص من وجه است. اینجا هم ناظر است، یعنی آن ربایی که گفته شده است حرام است، جایی است که یکال او یوزن باشد و غیر این را موضوعاً نفی می‌کند و می‌گوید اساساً ربا نیست. پس منافاتی با هم ندارد، آن می‌گوید قرض ربوی حرام است و این می‌گوید اصلاً این ربا نیست.

بنابراین با توجه به اینکه این دو صحیح زراره و عبید بن زراره، حکومت دارد، پس این دو هم بر آیه و هم بر روایت مقدم می‌شود و ثابت می‌شود که ربای قرضی غیر مکیل و موزون اشکال ندارد.

اشکال دوم: آبی از تخصیص بودن آیه شریفه

اشکال دوم این است که بگوییم آیه شریفه تخصیص بردار نیست و آبی از تخصیص است. ربایی که گفته شده ظلم و ... است، نمی‌شود آن را تخصیص زد که ربا حرام است اما این رباها حرام نیست. اگر این گفته شود، باز اشکال بر می‌گردد.

پاسخ اشکال دوم: حاکم بودن برخی ادله تفصیل بر آیه

جواب این است که بلکه اگر طایفه دوم که لسانش «لا بأس» است را در نظر بگیریم اشکال وارد است، اما طائفه اول نمی‌گوید ربا حرام نیست بلکه نفی موضوع کرده است. مگر خود شما در ربای معاملی قبول نکردید که غیر مکیل و موزون اشکال ندارد، چطور اگر آبی از تخصیص است، آنجا مرتکب تخصیص شده اید؟ لذا اینجا هم همینطور است و می‌گوید اصلاً ربا نیست. یعنی همانطور که در معامله، می‌گوییم فقط در مکیل و موزون ربا حرام می‌شود و حرام است و معامله غیر ربوی مثل بیضه به بیضتین و ثوب به ثوبین و ... اشکال ندارد، اینجا هم همینطور است. پس به نظر می‌رسد استدلال به روایت تفصیلیه برای اثبات تفصیل اشکال ندارد. گرچه فی النفس شیء زیرا فقها در اینجا فتوای روشنی ندارند، البته ادعای اجماع شده، ولی برای ما اقوال ثابت نیست.

نکته) خروج درهم و دینار از ادله جواز ربا در غیر مکیل و موزون

پس ما تفصیل می‌دهیم. البته باید یک نکته را متذکر شد که بر فرض هم ما از نظر علمی تفصیل قائل شویم، یک مساله هست که در ربای قرضی، در غیر مکیل و موزون اشکال ندارد، اما تعدادی از روایات هست که برخی از غیر مکیل و موزون ها را استثناء کرده است و گفته است آنها هم حرام است. مثلاً در باب صرف، باب ۱۲ حدیث ۳ که روایتی صحیحه است اینطور آمده است که: «[محمد بن یعقوب] عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا أَقْرَضْتَ الدَّرَاهِمَ ثُمَّ أَتَاكَ بِخَيْرٍ

مِنْهَا فَلَا بَأْسَ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَكُمَا شَرْطٌ»^۱ که در این روایت قرض ربوی درهم، را حضرت فرموده اند حرام است یعنی اگر قرض دادی، بدون شرط اگر چیزی به تو داد حرام است اما با شرط باشد حرام است. این روایت روایت سوم این باب است. روایات دیگری هم در این باب هست مانند روایت هفتم که این هم صحیحه است که: «وَعَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ جَمِيعاً عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَفْتَرِضُ مِنَ الرَّجُلِ الدَّرْهَمَ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ الْمِثْقَالَ وَ يَسْتَفْرِضُ الْمِثْقَالَ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ الدَّرْهَمَ فَقَالَ إِذَا لَمْ يَكُنْ شَرْطٌ فَلَا بَأْسَ»^۲

این روایات و روایت دیگری که در این زمینه است دلالت می کند بر اینکه ربای قرضی در درهم و دینار با اینکه مکیل و موزون نیست، اشکال دارد.

اللهم الا أن يقال، این استثناء تنها در خصوص درهم و دینار است، یعنی آن روایات تفصیلیه می گوید لا يكون الربا إلا فيما يكال أو يوزن إلا في الدرهم، یعنی این مستثنی منه یک استثنای دیگری خورده است، منتهی مستثنای دیگر منفصل است بر خلاف «ما يكال او يوزن» که متصل است.

نکته دیگر هم اینکه این روایات در خصوص درهم و دینار است و به پول امروزی قابل سرایت نیست زیرا پول غیر از درهم و دینار است. اگر درهم و دینار هم استثنا شده است، شاید از این باب باشد که اصلش طلا و نقره مکیل و موزون است هر چند وقتی درهم و دینار که می شود نوعاً وزنش نمی کند اما جنسش مکیل و موزون است و شاید امام به خاطر این باشد که فرموده است اشکال دارد یعنی استثنای جداگانه نیست و همان «ما يكال أو يوزن» است. بر فرض هم استثنای دیگری باشد، در خصوص درهم و دینار است و سایر غیر مکیل و موزون ها را شامل نمی شود.

نتیجه بحث: تمام بودن ادله تفصیل

بنابراین به نظر می رسد که این تفصیل، تفصیل تام و تمامی است و با این بیان مساله فروش استقراضی به پایان می رسد، فقط مساله اینکه آیا سهام را می شود قرض داد یا خیر، بحثی است که به حقیقت سهام بر می گردد که آیا قابل قرض دادن هست یا خیر و آیا بین انواع سهام تفاوت هست یا خیر؟ که ان شاء الله در بحث حقیقت قرض می آید.

بحث کوتاه و مختصری پیرامون فروش تعهدی می ماند که اخیراً مطرح و تصویب شده است که باید دید آیا این فروش تعهدی که به جای فروش استقراضی می خواهد در بورس راه بیافتد، آیا این مشروعیت دارد یا خیر و پس از آن وارد بحث سهام می شویم

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۹۱

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۹۳